

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال شانزدهم، شماره ۵۹، تابستان ۱۳۸۵

علل به کارگیری و حضور گسترده غلامان در نظام سیاسی سامانیان

دکتر الهیار خلعتبری^۱

دکتر بشری دلریش^۲

چکیده

هرچند سامانیان (۲۷۹-۳۸۹ هـ.ق) به اعتبار احیای زبان فارسی و انتساب تباری به پادشاهان ایران باستان، حکومتی ایرانی و بومی قلمداد می‌گردند، لیکن در یک کلیت ستون فقرات سپاهگیری، مناصب درباری و حکمرانی ولایات در این عصر متکی بر عناصر بومی نبود. حضور غلام سپاهیان چون آلبتگین، سیما، فایق، بکتوزن، تاش، توز تاش، قرانگین در مناصب حاجبی، سپهسالاری یا فرماندهی لشکر، حکمرانی ولایات و به شکل فراگیرتری در کل ساختار سپاه، از ویژگی‌های بارز این دوره است. در این مقاله ضمن ارائه تصویری کلی از مصداق‌ها و نمادهای اقتدار غلام سپاهیان به مجموعه عوامل داخلی و خارجی تاثیرگذار در جلب و جذب غلام سپاهیان توجه

۱. استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک

شده است. ارائه نتیجه ای مختصر از بحث و فهرستی از مآخذ و منابع مورد استفاده، مباحث پایانی این مقاله را تشکیل می دهد.

واژه های کلیدی: غلام سپاهیان، سامانیان، سپاهگیری، حاجب، غلامان.

مقدمه

در عصر سامانی غلامان ضمن حضور جدی در روند تحولات سیاسی و نظامی، عهده دار حکومت ولایات و حتی پس از سقوط سامانیان موفق به تأسیس سلسله های حکومتی می گردند. از سویی نقش فعالانه غلامان درباری در عزل و نصب و حتی قتل امرا و سلاطین و دیوانسالاران، از جمله قتل امیر ابونصر احمد بن اسمعیل سامانی (۳۳۱ هـ ق) و قتل و عزل و نصب وزرایی چون ابوالقاسم برمکی، ابونصر بن ابی زید، مزنی، عبدالرحمن پارسی در این عصر و نقش موثر آنان در منازعات سیاسی گواهی از تاثیر آنان در سیر حوادث سیاسی تاریخ سامانیان است. اقتدار و نفوذ غلامان در این عرصه ها چگونه قابل توجه است؟ و آنان براساس چه ملاحظات و واقعیت های سیاسی و اجتماعی توانستند جایگاهی مناسب در نظام سیاسی عصر سامانی بیابند؟ جهت پاسخ بدین پرسش و تبیین و تحلیل آن باید به بحث و بررسی در چند مقوله زیر پرداخت:

- ۱- بی اعتمادی نظام سیاسی سامانی به حامیان اولیه محلی و یا خویشاوندان آنان
 - ۲ - مواجهه با قدرت عباسیان ضرورت اتکاء به غلامان را برای سامانیان به حد اعلای خود رساند.
 - ۳ - بافت ناهمگون سپاه محلی، توسعه ارضی و عوامل دیگر زمینه تشکیل سپاه فرامحلی
- متشکل از غلامان را در عصر سامانی فراهم آورد.

روش مورد استفاده در این پژوهش روش تاریخی است که با محور قراردادن منابع تاریخی دست اول و منابع جانبی مربوط به دوره مورد بحث و با تکیه بر سه ویژگی یک تحقیق تاریخی یعنی جنبه توصیفی، انتقادی و به تجزیه و تحلیل مواد و مصالح در رابطه با موضوع پرداخته شده است.

حضور چشمگیر غلامان در مناصب نظامی و سیاسی

جلب و جذب عناصر غلام سپاهی توسط سامانیان، مدتها پیش از اینکه امیر اسماعیل سامانی با غلبه بر عمرو بن لیث (۲۷۹ هـ ق) پایه های یک قدرت بزرگ را بنا نهد، و دست کم مقارن با به کارگیری غلام سپاهیان توسط خلافت عباسی آغاز شده بود. می دانیم که عاملان خلیفه معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷ هـ ق) به منظور تهیه و تدارک غلام سپاهیان ترک به نوح بن اسد بن سامان متوسل گردیدند. (یعقوبی، ۱۹۸۱ م، صص ۶-۲۵۵) بدون شک در عصر امیر اسماعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵ هـ ق) کثرت غلام سپاهیان بود، که او را واداشت تا به منظور استقرار غلامان خود در بخارا چاره ای بیندیشد:

«پیوسته او را از جهت موالیان خویش دل مشغول بودی، تا روزی امیر اسماعیل از حصار بخارا به جوی مولیان [موالیان] نظاره می کرد. سیماء الکبیر [مولای] پدر او (پیش او) افتاده بود. او را بغایت دوست داشتی و نیکو داشتی. امیر اسماعیل گفت هرگز بود که خداوند تعالی سببی سازد تا این ضیاع را از بهر شما بخرم و مرا زندگانی دهد تا ببینم که این ضیاع شما را شده است. از آنکه این ضیاع از همه ضیاع بخارا بقیمت تراست و خوشتر... خدای تعالی روزی کرد تا جمله بخرید و بر موالیان داد، تا جوی موالیان نام شد و عامه مر جوی مولیان گویند...» (نرخشی، ۱۳۶۳، ۳۹)

شاید مدرسه یا آموزشگاه نظامی که خواجه نظام الملک به منظور پرورش غلام سپاهیان در عصر سامانی از آن یاد کرده است (نظام الملک، ۱۳۳۴، ۱۰-۱۰۹، مقایسه شود با فرای، ۱۳۶۵،

۱۶۹، بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱، ۹۰-۴۸۹، تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۶۳، ج ۴، ۱۳۲) در زمان امیر اسماعیل و در همین جوئی یا کوی مولیان قرار داشته است.

در رأس تشکیلات دربار سامانی، اغلب با غلامان کار آزموده ای با عنوان «حاجب» یا «امیر حاجب بزرگ» و «حاجب الحجاب» مواجهیم که مسایل مربوط به مراسم و تشریفات باریابی و ملاقات رجال یا امیر سامانی و یا وظیفه خطیر پیام رسانی و انتقال فرامین امیر را عهده دار بودند. بارس غلام امیر اسماعیل که در زمان پدر امیر (احمد) نیز مورد وثوق بود، حاجب دوزبار او بود؛ و در مهام امور امیر با وی به شور و گفتگو می پرداخت. (گردیزی، ۱۳۶۳، ۳۲۵، منتخب رونق المجالس...، ۱۳۵۴، ۲۷۳)

مقام حاجبی که غلام سپاهیان برجسته ای چون آلبتگین، سیما، فایق، بکتوزن، تاش، توزتاش، قرانگین و اینانج هر کدام چند صباحی تمثیت آنرا عهده دار بودند، از عظمت و منزلتی فوق العاده برخوردار بود؛ تا جایی که با انتصاب آلبتگین به حکمرانی بلخ وی در این منصب چنین استدلال نمود که: «عامل نیاشم به هیچ حال پس از آنکه حاجب الحجاب بودم.» (گردیزی، ۱۳۶۳، ۳۵۴)

ابراز شایستگی در منصب حاجبی به منزله سکوی پرتابی برای وصول به مقام فرماندهی لشکر یا سپهسالاری ولایات بزرگ به ویژه خراسان بود. برخی غلام سپاهیان یاد شده ضمن حفظ منصب حاجبی، مقام سپهسالاری یا فرماندهی لشکر را نیز احراز نمودند. (عتبی، ۱۳۷۴، ۷-۹۳-۵، ۱۵۶-۱۵۳)

انتخاب و انتصاب غلام سپاهیان به حکمرانی ولایات نیز همواره مورد توجه زمامداران سامانی بوده است. امیر اسماعیل حکومت گرگان را به غلامش بارس کبیر سپرد. (ابن اثیر، ۱۳۵۸، ۱۳۵، ج ۷، ۵۲۷) امیر احمد بن اسماعیل (۲۹۵-۳۰۱ هـ ق) امارت طبرستان را به غلام ترکی به نام سلام واگذار نمود. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۲، ج ۱، ۶-۲۶۴) همین امیر حکومت سیستان را به سینمچور دواتی از غلام سپاهیان تحت امر خود داد. غلام یاد شده مدتی نیز عهده دار حکومت ری بود. (ابن اثیر، ۱۳۵۸ هـ ق، ج ۸، ۱۶۶، میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۴، ۴۲) امیر نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ هـ .

ق) قزاتگین غلام را به حکمرانی گرگان گسیل داشت. (گردیزی، ۱۳۶۳، ۳۳۴، میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۴، ۴۱) تا ش در زمان امیر نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷ هـ ق) به حکمرانی خراسان منصوب شد. (عتبی، ۱۳۷۴، ۴۵، مستوفی، ۱۳۳۹، ۴-۳۸۳) این منصب به افراد دیگر نظیر فایق و بکتوزون هم که دارای خاستگاه غلامی بودند، تفویض گردید. (شبانکاره ای، ۱۳۷۶، ۷-۴۷، مستوفی، ۱۳۳۹، ۷-۳۸۳) ولایت مرو از سوی امیر نوح به منصور قزاتگین با پیشینه غلامی واگذار گردید. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۲، ج ۲، ۲-۳) پدر همین منصور، قزاتگین مدتی عهده دار حکومت بست و اسپنجاب بود. (نرشخی، ۱۳۶۳، ۳۰۳ تعلیقات) چنانکه مدتی حکمرانی شهر بلخ را نیز برعهده داشت. (ابن اثیر، ۱۳۵۸ هـ ق، ج ۸، ۲-۲۱۱) زمام امور همدان و بست در دستان غلام ترکانی چون بجکم و خمار تگین قرار داشت. (مسکویه، ۱۳۳۳ هـ ق، ج ۶، ۱۳۸). این غلامان در مواردی و بدلالی چون کثرت مشغله های سیاسی و نظامی و یا دفع توطئه های رقبای حضور در پایتخت، ترجیح می دادند به جای خود کارگزارانی که چه بسا آنان نیز غلام ترک بودند، به محل ماموریشان گسیل دارند. ابوعلی سینمجور امارت هرات را به نیابت از خود به غلامش ایلمنگو سپرد. (عتبی، ۱۳۷۴، ۱۱۹)

حضور غلام ترکان در سپاه سامانی به حدی چشمگیر و بارز بود که مسکویه (م. ۴۲۱ هـ ق) از قول ابن عمید وزیر، از سپاه سامانی با عنوان «سپاه ترکان» یاد می کند. (مسکویه، ۱۳۳۳ هـ ق، ج ۶، ۱-۱۴۰). مقایسه شود با عتبی، ۱۳۷۴، ۸۴، ۱۴۵، ۱۶۸). ابن اسفندیار نیز سپاه سامانی را «سپاه ترک» نامیده است. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱، ۲۷۵، ۲۶۶) اصطخری جغرافی نگار مشهور که در اوج اقتدار آل سامان دست به نگارش اثر خود «ممالک و مسالک» زده است، تصریح می کند که لشکر سامانیان: «تمام ایشان بندگان درهم خریده اند و آنچه از نسل ایشان توالد کرده باشد.» (اصطخری، ۱۳۷۳، ۴-۳۱۳) گفته می شود هنگامی که فرستادگانی از سوی امپراتور چین به منظور اخذ مالیات و باج در سال ۳۲۷ هـ ق در دربار امیر نصر بن احمد سامانی حاضر و تهدید کردند که در صورت عدم تأدیه باج و خراج باید آماده جنگ شوند، امیر جهت نمایش قدرت خود، علاوه بر به وصف کردن پنجاه قلاده شیر با شیر بانانی که روپوش هایی از نمد سیاه دربر داشتند در مسیر

حرکت رسولان چین، با اتکاء به غلام سپاهیان چنان عظمتی از خود نشان داد که فرستادگان مذکور، بی چون و چرا و با ترک دعاوی به دیار خود بازگشتند. از جمله اینکه «چهل حاجب در سر راه آنها قرار داده بود که در مقابل هر حاجب هزار غلام ترک با خفتان هایی از دیا و کلاه هایی از پوست سمور ایستاده بودند.» (فقیهی، ۱۳۶۶، ۶۴۸)

با این وصف پذیرش صحبت این گزارش که در مراسم بار زمامداران سامانی بیش از ده هزار غلام سپاهی به صف می ایستادند، چندان دشوار نیست. به ویژه که گوینده خبر شخصی چون عماد الدوله دیلمی بنیانگذار سلسله آل بویه باشد، که مدتی به عنوان سپاهی مزدور در ملازمت امیر نصر سامانی بود. (مسکویه، ۱۳۳۳ هـ.ق، ج ۶، ۱۲۲، ابن اثیر، ۱۳۵۸ هـ.ق، ج ۸، ۴۸۳) با طمع مردآویج زبیری به تصرف گرگان و ری از اراضی تحت امر سامانیان، ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی وزیر مشهور نصر بن احمد، با به رخ کشیدن کثرت غلام سپاهیان دربار آل سامان و با ارسال پیامی مردآویج را از توسعه طلبی برحذر داشت:

«من صلاح نمی بینم که تو با پادشاهی که صد هزار جنگاور از غلامان خود و بندگان پدر گرد او می گردند، نبرد کنی. بهتر است که تو گرگان را ترک کنی و حکومت ری را با پرداخت مبلغی مالیات در دست گیری.» (ابن اثیر، ۱۳۵۸ هـ.ق، ج ۸، ۲۶۳) حضور گسترده و قدرتمند غلامان در دربار سامانیان در مدیحه ای مفصل از رودکی که به ضرورت با توصیف مراسم بار «خسرو دوران» امیر نصر پیوند یافته است، تایید می گردد.

تحکیم مرکز گرابی

در وهله اول به نظر می رسد که موضوع تحکیم و تثبیت گرابی و یا حفظ استقلال حکومت در برابر مدعیان داخلی، انگیزه اساسی تحقق چنین روندی در ساختار سیاسی، نظامی عصر سامانی است. سامانیان به منظور تحقق این دو اصل گویی چاره ای جز پشت کردن یا لگام زدن بر قدرت و غرور حامیان دیرینه و اولیه خود نداشتند. آنان علاوه بر حمایت بی دریغ غازیان و مطوعه از

پشتیبانی خاندان‌های متنفذ دهاقین-ماوراء النهر نیز برخوردار بودند. در تاریخ سیاسی ایران به منزله یک اصل گریز ناپذیر همواره با تصادم و تعارض سلاله‌ها بعد از تثبیت یا در بحبوحه تثبیت قدرت با حامیان و پشتیبانان اصلی خود مواجه هستیم. عوامل متعددی این کشمکش‌ها را گریزناپذیر می‌کرد. از یک سو حامیان با استقرار سلاله‌ها، خواهان بیشترین سهم از دستاوردهای جدید بودند و از دیگر سو با این پرسش بنیادین مواجه می‌گشتند که چرا وقتی توان بر سر کار آوردن قدرتی را دارا هستند، در فراز و فرود تحولات خود از حامی قدرت به صاحبان اصلی قدرت مبدل نشوند؟ وانگهی صمیمیت و روابط بی‌تکلف صاحبان قدرت با حامیان‌شان در پیش از وصول به قدرت به منظور تفهیم و القاء آن چیزی که مورخان این اعصار با عنوان «حشمت و هیبت» امیر یا سلطان از آن یاد می‌کنند، بلادرنگ با تشریفات پیچ در پیچ و تکلف آمیز گره می‌خورد که عدم هضم و حمل آن با انبوهی از سوابق روابط صمیمانه و بی‌تکلف پیشین، تضاد و ناسازگاری بین صاحبان قدرت و حامیان‌شان را دامن می‌زد. از سویی حامیان قدرت با حاکمیت عمدتاً خود را فراتر از «فرامین سلطان» یا «قواعد و قوانین» ملکداری تلقی می‌کردند، که چنین باور و بینی آشکارا تهدیدی برای نظم و امنیت جامعه و مرکز گرایی بود.

از آغاز ورود سامانیان به عرصه تاریخ با نقش فعال و قابل ملاحظه عناصر بومی خواه غازیان و یا دهاقین در حمایت از آنان مواجهیم. با مشارکت و همگامی نوح، احمد، یحیی و الیاس پسران اسد بن سامان با دستگاه خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ه‍.ق) در ماجرای سرکوب عصیان زافع بن لیث (۱۹۴-۱۹۳ ه‍.ق)، آنان مورد توجه دستگاه خلافت واقع شدند، تا جائیکه به فرمان خلیفه مامون (۱۹۸-۲۱۸ ه‍.ق)، غسان بن عباد والی خراسان به منظور قدردانی، فرمانروایی سمرقند، فرغانه، چاچ، و هرات را به نوح، احمد، یحیی و الیاس سپرد. (نرشخی، ۱۳۶۳، صص ۶-۱۰۴) مناطق یاد شده که همگی بدون استثناء در مرز قراقرز داشتند و یا به قول مورخان "در ترکستان" بودند، همواره با یورش‌های بی‌امان قبایل ترک دست و پنجه نرم می‌کردند. محدود بودن درآمد مناطق تحت امر هر یک از چهار برادر، به انضمام تعهداتی که به شکل رسمی و غیر رسمی با پرداخت خراج و

هدایا به دارالخلافه و طاهریان داشتند، در کنار مخاطرات مستمر یورش ترکان و در مواقعی پیشگامی در تهاجم به مناطق دارالکفر بیش از پیش یحیی، نوح، الیاس و احمد و سپس اخلاف سیاسی آنان را به نیروهای داوطلب و غازی که توقع بیستگانی نداشتند، متکی نمود. اینکه در این برهه نمی توان به گزاشی از جهاد و عزای آل سامان بدون مشارکت غازیان و دهاقین برخورد کرد؛ تنها در این چشم انداز قابل فهم است. حتی دزد جدال امیر نصر با برادرش امیر اسمعیل نیز به گزارش صریح نرشخی:

«امیر نصرنامه کرد به پسر خوار احمد... تا وی از سغد و سمرقند غازیان را جمع کرد و لشگری ساخت.» (نرشخی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۳) گزارش روشن نرشخی در ماجرای تصرف بخارا توسط اسماعیل به دستور برادرش نصر حکمران سمرقند با تقاضا و در عین حال مساعدت نیروهای محلی، فهم این واقعیت را ممکن تر می سازد. با تهاجمات ویرانگر «حسین بن طاهر خارجی» که خود را سر سپرده یعقوب قلمداد می نمود، از خوارزم به بخارا و با اشغال شهر، منتقدین بخارا به: «نزدیک ابو عبدالله الفقیه پسر خواجه ابو حفص کبیر رحمه الله علیه جمع شدند.» این ابو عبدالله که از غازیان و مردی «مبارز بود نامه ایی کرد سوی سمرقند به نصر بن احمد بن اسد السامانی و... از او به بخارا امیر خواستند، او برادر خویش اسماعیل بن احمد را به بخارا فرستاد.» با حضور اسماعیل، حسین بن محمد خارجی از در تسلیم وارد شده تا جایی که «روز آدینه خطبه به نصر بن احمد خواندند و نام یعقوب لیث از خطبه بیفکنند...» با وجود سقوط شهر توسط نیروهای بومی و بنفع اسماعیل باز «امیر اسماعیل از آمدن به بخارا پشیمان بود و غوغا برخاسته بود و معلوم نبودش که اهل بخارا به دل با وی چگونه اند.» نگرانی های اسماعیل با حمایت های معنوی و نظامی ابو عبدالله فقیه تخفیف یافت. غازی ابو عبدالله به منظور قوت قلب اسماعیل: «بفرمود تا شهر را بیاراستند.» و خود شخصا جهت استقبال به کرمنیه حوالی بخارا که اسماعیل و قوای محدودش در آنجا اقامت داشتند، حرکت کرد. با این تمهیدات «دل وی قوی شد. دانست که ابو عبدالله هر چه کند اهل شهر آنرا باطل نتوانند کردن، عزم قوی گردانید. چون او را به شهر اندر آوردند، معظم و مکرم داشتند و

فرمود تا اهل شهر زر و سیم بسیار بر وی نثار کردند.» با چنین مساعدتها و با فتح شهر توسط خود اهالی بخارا، بدون اینکه اسماعیل و قوایش پیکاری هر چند مختصر را تجربه کنند، امیر اسماعیل در شهر استقرار یافت. (نرشخی، ۱۳۶۳، ۹-۱۰۸). امیر اسماعیل در پیکار با عمرولیث صفاری (۲۸۷ هـ ق) نیز با اتکاء به مساعدت های نیروهای محلی و غازیان در صحنه حضور یافت. نرشخی به اختصار، و با دقت از این مهم سخن می گوید: «چون امیر اسماعیل خبر یافت که عمرولیث تداریک حرب می سازد، وی مر سپاه خویش را گرد کرد و علوفه ایشان بداد و از هر سو روی به ایشان نهاده و مر اهل و نااهل را و جولاهه همه را علوفه بداد و مردم را از این سخت می آمد و می گفت با این لشکر به عمرولیث حرب خواهد کردن؟ و این خبر به عمرولیث رسید شاد شد.» (نرشخی، ۱۳۶۳، ۱۲۲). مولف گمنام تاریخ سیستان با تعابیری متفاوت از همین واقعیت یاد کرده است:

«اسماعیل بن احمد اندر ماوراء النهر منادی کرد که عمرو آمد که ماوراء النهر بگیرد و مردمان بکشند و مالها غنیمت کند و زنان و فرزندان برده کند، چون چنین بود هر چه اندر ماوراء النهر کس بود، مردان کاری همه با او برخاستند و بحرب عمرو آمدند، گفته بمردی کشته شویم به از آنکه اسیر.» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، ۲۵۵)

اتکای فوق العاده اسماعیل به نیروهای غازی به جدی بود که گفته می شد «اسماعیل مردی غازی بود و همه سپاهیان او همچنان مردمانی بودند که روز و شب نماز و دعا کردند و قرآن خواندند.» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، ۲۵۴) در پیامی که اسماعیل به سرهنگان عمرو به منظور تلاش در عدم وقوع جنگ ارسال کرد، به صراحت بیان داشت که: «ما مردمان غازی ایم و مالی نداریم و این مرد همی دنیا طلب کند و ما آخرت، از ما چه خواهد...» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، ۲۵۶). به گزارش طبری در پیامی نیز که اسماعیل به عمرو نوشت، بار دیگر بر واقعیت های مذکور تاکید شده است: «تو جهانی پهناور بدست داری، تنها ماوراء النهر بدست من است و درین مرز هستم، به

آنچه در دست تو هست قانع باش و مرا بگذار در این مرز. مقیم باشم.» (طبری، ۱۴۱۱ هـ.ق. ج ۵، ۶۳۲)

اینکه چرا نیروهای بومی غازی و دهاقین با چنین اقتداری خود سکان امور متلاطم بخارا را در دست نگرفتند، از عمق اختلافات این نیروها و در عین حال از ناسازگاری آنان با یک تمرکزگرایی قوی حکایت دارد. این واقعیت چنان محسوس و ملموس بود که اندکی بعد از استقرار امیر اسماعیل در بخارا با کمک نیروهای محلی «در حال ملک تأمل کرد و معلوم کرد که او را با مهتران بخارا چندان حرمتی زیادت نیست و به چشم ایشان هیبتی نیست و از جمع شدن ایشان منفعتی به وی راجع نخواهد شد، صواب چنین دید که جماعتی از مهتران بخارا...» چون «ابو محمد بخارا خدات» پادشاه بخارا، ابو عبدالله حاتم یساری بغایت توانگر بود و به سبب مال بسیار ایشان را طاعت نداشتی» و جمعی دیگر را به بهانه ایی نزد امیر نصر به سمرقند گسیل و در نهان از برادر خواست تا ایشان را محبوس سازد «تا وی ملک بخارا تواند داشت» با این وجود بی تردید به علت نفوذ آنها بعد از مدتی «ایشان را طلبد و... نیکو داشتی و حاجتهای ایشان را روا کردی و رعایت حقوق ایشان را بر خویشان واجب دیدی...» (ترسخی، ۱۳۶۳، ۳-۱۱۲)

همدلی قوای بومی با دارالخلافه بغداد

آشوب آفرینی های غازیان و خطر هم دلی آنان با خلافت وقت از دیگر دلایلی بود که اتکاء به این نیروهای قابل توجه را در نظر سامانیان غیر عاقلانه جلوه می داد. علائق و باورهای دینی غازیان و دهاقین، از عواملی بود که سامانیان را دیر یا زود از اتکای محض به آنان باز می داشت. اینکه جانشینان طاهر بن حسین (۲۰۶-۲۰۷ هـ.ق) علیرغم استقلال طلبی آرام لیکن بی سرانجام وی، بدون استثناء بعد از او با همه بی اعتمادیها و دلنگرانی ها همواره خود را عامل و کارگزار دارالخلافه قلمداد می کردند، تا حد زیادی متکی بر مشروعیتی بوده که با دریافت منشور و لواء از دارالخلافه می توانستند بر اطاعت و تسلیم توده مردم اعتماد نمایند. آز و نیاز صفاریان در دریافت لواء و منشور

مشروعیت و پوشیدن خلعت اهدایی خلیفه در حالیکه یعقوب «بسیار گفتی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده اند، نبینی که با بو مسلم و بو مسلم و آل برامکه و فضل بن سهل با چندان نیکویی که ایشان را اندز آن دولت بودند چه کردند؟ کس مبادا که بر ایشان اعتماد کند». (تاریخ سیستان ۱۳۱۴، ص ۲۶۷) نیز جز به علت دلسپردگی اتحاد مردم تحت امرشان به کانون معنوی دارالخلافة نبوده است.

عملکرد خود امیر اسماعیل سامانی نیز که با خشنودی به عنوان "مولی امیرالمومنین" تن در می دهد، و به نشانه مشروعیت لواء و منشور، خلعت و حتی تاج از خلیفه وقت دریافت می دارد، (نرشخی، ۱۳۶۳، صص ۷-۱۲۶، طبری، ۱۴۱۱هـ- ق. ۵، صص ۷-۶۳۶) شاهد دیگری است که نشان دهد تا چه میزان حکومت های این ایام به منظور برخورداری از حمایت توده به جلب رضایت دارالخلافة نیازمند بودند. اما برغم تلاش حکومت ها در جلب رضایت دارالخلافة، بروز و ظهور برخی تنش ها بر اساس دعاوی ارضی چون جدال صفاریان و دارالخلافة بر سر مالکیت ولایات فارس و کرمان یا نگرانی آل طاهر از تبانی خلافت با افشین و مازیار علیه آنان، همواره محتمل بوده است، امیر اسماعیل نیز در آغاز کسب قدرت سیاسی و در ضمن جدال با برادرش نصر که منشور و لواء از خلافت داشت با "خارجی" نامیده شدن به علت عدم اطاعت از حکمران مورد تائید خلافت، تا حد بسیار از نفوذ رای دارالخلافة در قلوب توده مردم آگاه گردید. بی گمان تا اندازه ای متاثر از همین واقعیت بود که موجب شد تا وی برغم تفوق و پیروزی بر برادرش نصر از آنجایی که عهد و لوائی خلیفه را نداشت با ذکر نام برادر در سکه و خطبه از نارضایتی توده و خلافت در حق خویش مانع آید. در همین جدال نیروهای محلی به علت اینکه نصر برادر بزرگتر از "امیرالمومنین" بغداد" لواء و منشور مشروعیت دارد، بار دیگر متاثر از باورهای دینی از مساعدت و یاری اسماعیل دریغ ورزیدند، تا جائیکه: "امیر اسماعیل را علف ندادند و گفتند که اینها خارجانند، ما را حلال نباشند نصرت دادن ایشان" (نرشخی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۴) در چنین فضائی اتکاء و اعتماد به نیروهای محلی و بومی به ویژه غازیان که به علت علاقت دینی اطاعت از دارالخلافة نهاد معنوی اسلام (سنی)

را بر اطاعت از امیر بخارا رجحان می دادند، از عقل و خرد سیاسی به دور می نمود و ضرورت تشکیل نیروی جایگزین یا عامل توازن بخش را برای سامانیان هر چه بیشتر آشکارا می ساخت.

سیاست مزورانه دارالخلافه بغداد مبنی بر درگیر ساختن مدعیان قدرت با یکدیگر با ارسال لواء و منشور به طرفین درگیر و سپس اعلام حمایت از طرف پیروز معرکه (تا ظهور رقیبی دیگر) که از زمان سقوط آل طاهر (۲۵۹ هـ ق) مکرر توسط خلافت در رابطه با صفاریان تحقق یافت. هرچه بیشتر اعتماد به دارالخلافه را ناممکن می ساخت، به ویژه که در ماجرای پیکار عمرو با اسماعیل، سامانیان خود به وضوح آنرا تجربه کرده بودند. از سویی برغم استقلال خراسان و ماوراء النهر از پیکره ارضی خلافت از آغاز قرن سوم هجری، برای خلافت بشمار دشوار بود که این کانون های اولیه حمایت از نهضت آل عباس را کاملا از دست رفته تلقی کند. از این رو خلافت هرگونه فرصت و مجال را در راستای تضعیف حکومت های مسلط در این مناطق را مغتنم می شمرد. این سیاست نه تنها در مورد صفاریان که از سرکشی و غرور بهره های وافر داشتند، بلکه در مورد طاهریان که مطیع تر و فرمانبردارتر بودند، نیز به اجرا درآمد. حمایت بلا دزنک دارالخلافه از بارس سردار عصیان پیشه امیر اسماعیل که با انبوهی از وجوه خراج به بغداد گریخته بود، (ابن اثیر، ۱۳۵۸ هـ ق، ج ۸، ۷-۸، ۵۴؛ اصطخری، ۱۳۷۳، ۴-۳۱۳، میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۴، ۸-۳۷) زنگ خطر دیگری برای آل سامان در بی اعتمادی به خلافت بود. (مسکویه، ۱۳۳۳ هـ ق، ج ۶، ۱۵۷) بی شک از پیامدهای همین تحول بود که استقلال طلبی ابو علی بن محتاج، توسط دارالخلافه مهر تایید خورد. (مسکویه، ۱۳۳۳ هـ ق، ج ۶، ۷-۱۵۶، گردیزی، ۱۳۶۳، ۳۵۰) چاره ای نداریم جز اینکه حمایت آشکار یا ضمنی سامانیان از خلیفه زادگانی که با اقامت در ماوراء النهر و خراسان آهنگ پیکار و مخالفت با دارالخلافه را داشتند. (فقیهی، ۱۳۶۶، ۱-۱۲۰) نوعی تسویه حساب سیاسی آنان با دارالخلافه تلقی کنیم. در چنین فضای سیاسی بدیهی است که نظام سامانی ناگزیر بود که در اعتماد به غازیان که از لحاظ دینی سرسپرده خلافت بودند، با حزم و احتیاط بیشتری گام بردارد.

بافت ناهمگون سپاه محلی

نه تنها تفاخر و غرور قدرت های بومی در مقابل سامانیان و خطر هم نوایی آنها با دارالخلافه در مواقع حساس و بحرانی، بلکه عامل دیگری که امرای سامانی را از اعتماد و اتکاء بدانان بیمناک ساخت، آشوب طلبی ها و قتل و غارتها و ناامنی های بود که این جماعت متأثر از شرایط یا بافت ناهمگون خود همواره بدان متوسل می شدند. از جمله عواملی که موجب گردید تا مامون با استقرار طاهر بن حسین در خراسان موافقت نماید، سرکوب آشوبها و بحران هایی بود که مطوعه خراسان برپا نموده بودند. طبری می نویسد:

«دلیل ولایتداری ظاهر چنان که درباره آن اتفاق دارند این بود که عبدالرحمن مطوعی در نیشابور بود گروه هایی را فراهم آورد که بدون دستور حاکم خراسان به کمک آنها با حروریان نبرد کند و بیم آن می رفت که این براساس منظوری انجام داده است.» (طبری، ۱۴۱۱ ه. ق، ج ۵، ۱۵۳)

دقت در ماهیت عملکرد غازیان خراسانی که در ایام زمامداری رکن الدوله دیلمی، به منظور جهاد با کفار رومی (۳۵۵ ه. ق) مدتی در ری پایتخت رکن الدوله اقامت اختیار کرده بودند، به خوبی نمایانگر این واقعیت است که غازیان چگونه هم قادر بودند ثبات سیاسی حکومت مرکزی را تهدید کنند و هم در عین حال محل امنیت عمومی شوند. این غازیان که تعدادشان بیست هزار تن برآورده شده بود، در گزارش مکتوب و دقیق یکی از کارگزاران حکومت آل بویه چنین معرفی شده اند:

«آنان پس از آمدن به درون مرز به خراب کاری پرداختند و چون به آنان و سردارانشان پیام داده شد گوش ندادند. رفتار ایشان همانند غازیان نبود و ایشان یک سردار ندارند، بلکه مردم هر شهر از آنان سرداری از خود دارند.» گستاخی و ویرانگری این غازیان که همگی به عنوان غزا تمرین جنگ دیده بودند و فیل بزرگی را به همراه داشتند تا اندازه ای بود که تمامی موجودی خزانه را با این استدلال از ابن عمید وزیر رکن الدوله مطالبه نمودند: «این مالیات را که شما

گردآوری می کنید از آن بیت المال است و باید دردهای مسلمانان را بدو کند. و هیچ دردی بزرگتر از یورش رومیان و ارمنیان نیست که مرزهای اسلام را گرفته اند و مسلمانان را زبون و بیچاره کرده اند.» (مسکویه، ۱۳۳۳ هـ. ق. ۶۰-۶/۲۲۲)

علاوه بر این غازیان مصر بودند تا زکن الدوله لشگری را تحت نظارت آنها به منظور جهاد با روم قرار دهد. در ماه رمضان غازیان با دستاویز امر به معروف و نهی از منکر به بازرسی و غارت منازل اهالی شهر اقدام ورزیدند و در همه‌مه تعدی و غارت حتی خانه ابن عمید وزیر نیز از غارت مصون نماند. اوضاع ری چنان مخاطره آمیز شده بود که زکن الدوله مقدمات انتقال پایتخت را به اصفهان تدارک دید. سرانجام طنی فراز و فرودهای دلهره آور که گمان سقوط حکومت آل بویه ری نیز می رفت، زکن الدوله با لطایف الحیل به سرکوب گسترده این مهمانان ناخوانده و طماع موفق گردید که تفصیل آنرا در تجارب الامم مسکویه و «الکامل» باید جست. (مسکویه، ۱۳۳۳ هـ. ق. ۶۶-۲۲۲، ابن اثیر، ۱۳۵۸ هـ. ق. ۸، ۷۱-۵۶۹)

فردوسی با آگاهی و نگرشی مثبت به نظام طبقاتی ایران پیش از اسلام، که بر اساس آن فشاغل و مناصب از جمله سپاهیگری نسل اندر نسل در خاندانهای معینی استمرار می یافتند، از ترکیب جمعیتی سپاه در ایران بعد از اسلام با انتقاد سخن می گوید و پیامدهای آن اعم از بی انضباطی، آشفته‌گی و مرکز‌گریزی را یادآور می‌گردد. حکیم طوس از زبان رستم سپهسالار ایران که در برابر اعراب مسلمان امیدی به موفقیت خود ندارد، مایوسانه آینده سپاهیگری ایران را ترسیم کرده و از سلاح بدستی همه گروه‌ها که بعد از تسلط اعراب مسلمان بر ایران تحت عنوانی چون مطوعه، غازیان و عیاران لباس رزم بر تن کردند، اظهار تاسف می‌کند:

«بیاده شود مردم جنگجوی	سواری که لاف آرد و گفتگوی
کشاووز جنگی شود بی هنر	نژاد و گهر کمتر آید تیر
رباید همی این از آن آن ازین	ز نفرین ندانند باز آفرین

نهان بتیر از آشکارا شود دل شاه شان سنگ خارا شود»

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴، ۲۲۴۱-۲)

چشم انداز استفاده از نیروهای کمکی حکام سرسپرده نظیر خوارزمیان، فریغونیان چغانیان، هم مانند اتکاء به نیروهای محلی چندان خشنود کننده نبود. این حکام که حتی تعهد خاصی در پرداخت خراج به حکومت بخارا نیز نداشتند، (بارتولد، ۱۳۶۶، ص ۱-۱/۵۰۰)، مقایسه شود با فرای، (۱۳۶۵، ۷-۲، ۷۶-۱۸۱). بعید بود که نیروهایشان دور از زاد و بوم خود اشتیاقی برای فداکاری و جانفشانی ابراز دارند.

ضرورت های دیگر تشکیل سپاه ثابت و فرامحلی

با توسعه ناگهانی وسعت ارضی سامانیان به ویژه بعد از پیروزی اسماعیل سامانی بر عمرو، و ضرورت استقرار نیرو در مناطق مفتوحه و یا لشکرکشی در ولایاتی چون خراسان، سیستان و طبرستان پیش از پیش هم ضرورت تشکیل سپاه ثابت احساس گردید و هم تکیه بر کارایی نیروهای صرفاً محلی و غازی نامعقول به نظر آمد. تعلقات مادی و معنوی این نیروها به زاد و بومشان تاحدی از کارایی آنان در لشکرکشی به مناطق دوردست می کاست و چه بسا موجب بروز ناخشنودی ها می گردید. معضل و مشکل اقامت طولانی مدت لشکر در ولایات دوردست به منظور حفظ دستاوردها یا لشکرکشی مستمر از زمان صفاریان پدیدار گردیده بود و سامانیان در این زمینه میراث دار آنان محسوب می شدند. تداوم لشکرکشی صفاریان در خراسان، هرات، فارس، کرمان، خوزستان و طبرستان که به تعبیر خلیفه معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۱ هـ. ق) «طمع مملکت همه جهان» داشتند، (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، ۲۶۲) با اتکای محض به قوای بومی نه برای آنان و نه بعدها برای سامانیان که از لحاظ وسعت ارضی از آنان پیشی گرفته بودند، ممکن نبود. این دلیل نیز به نوبه خود آگاهانه یا ناآگاهانه تشکیل سپاه فرامحلی را ضرورت می یخشید. ستون فقرات این سپاه نوین غلامان بودند که تصور می شد به علت فقدان یا ضعف تعلقات مادی و معنوی و همچنین الزام به

تابعیت از مالکان خود، آماده فرمانبرداری در هر مکانی به منظور استقرار یا لشکرکشی و فتوحات بودند. به عبارت دیگر، با توسعه ارضی حکومت های صفاری و سامانی و تبدیل و تحول آنان از حکام محلی به حکام سرزمین های گسترده وسیع، ضرورت تجدید نظر در ساختار سپاهیگری الزامی شد.

افزون بر اینها، فلسفه وجودی غازیان پیش از استقرار حکومت های مقتدر، متکی بر مبارزه با بددینان و یا مصاف با کفار بوده است، اینکه بخش اعظم لشکرکشی ها و کشمکش های سامانیان - چنانچه صفاریان - در مناطق مسلمان نشین و با حکام و سرداران مسلمان صورت می گرفت، خود بخود هم از شوق و علاقه غازیان جهت حضور در عرصه های سپاهیگری حکومت های وقت می کاست و هم استفاده حکام از آنان را در لحظات و مواقع حساس قرین یاس می ساخت. (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱، ۹-۵۶۸؛ فرای، ۱۳۶۵، ۵-۲۰۴؛ زرین کوب، ۱۳۶۸، ۲۲۳)

نکته مهمتر اینکه استقرار حکومت مسلمان ایلک خانی به عنوان حایلی میان متصرفات سامانی با دارالکفر ترکستان، از رونق جهاد و غزا و ضرورت حضور غازیان در نزد حکومت های وقت ایرانی در متصرفات شرقی بسیار کاست. حرکت تعداد انبوهی از غازیان خراسان و ماوراء النهر در اواسط قرن چهارم به سمت مرزهای دارالکفر روم (مسکویه، ۱۳۳۳ هـ. ق، ج ۶، ۲۲۲، ۲۰۱؛ ابن اثیر، ۱۳۵۸ هـ. ق، ج ۸، ۵۷۱، ۵۵۲، محمد بن منور، ۱۳۷۶، ج ۱، ۲۷۵؛ ابن فندق، ۱۳۶۱، ۱۲۴؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵، ۱۷۰) بازتاب واقعیت های مذکور است. چنانکه مدتها بعد از سقوط سامانیان تعدادی از این غازیان نیز ترجیح دادند تا در رکاب حکام مسلمان و متعصب ایلک خانی که متصرفات آنها همجوار کفار ترک بود، قرار گیرند. از جمله هنگامی که قبایل ترک:

«از جانب چین لشگری با صد هزار خرگاه ... که در مدت عهد اسلام کس چنان کثرت نشان نداده بود، بر عزم اطفاء نور اسلام و اعلاء قصور اصنام» به «قصد بلاد اسلام بیرون آمدند» طغان خان (۴۰۳-۴۰۸ هـ. ق) حاکم وقت ایلک خانی «از اطراف ممالک اسلام از بهر مدافعت ایشان لشکر

خواند و از انصار دین و مطوعه اسلام صد هزار مرد جمع کرد و به مجاهدت آن جمع روان شد...» (عتبی، ۱۳۷۴، ۶-۳۵۵)

کاشغری نیز از حضور غازیان در زکاب: ارسلان تگین غازی (۴۲۱-۴۲۵ هـ. ق) یکی دیگر از حکام ایلیک خانی در مضاف با کفار ترک یاد کرده است. (کاشغری، ۱۳۷۵، ۶۰۰-۳۵۹)

از جمله عواملی که نیروهای محلی و یا غازیان بخارا را از حمایت آخرین حکام سامانی بازداشت، مسلمان بودن مهاجمان ترک ایلیک خانی بوده است. این بینش اجتماعی در وزود ابونصر امیر ایلیک خانی به بخارا (۳۸۹ هـ. ق.) که منجر به نابودی سلسله سامانی گردید، به خوبی منعکس است. یک شاهد عینی به نظرزی جالب و زنده. ایی وزود. خان قراخانی به بخارا و واکنش آحاد مردم این شهر را چنین گزارش نموده است:

«من به هنگام ورود سپاهیان خان در بخارا بودم. خطبای سامانی در مساجد به بالای منابر رفتند و مردم را تشویق کردند که به حمایت از سامانیان به عنوان سپاهی نام نویسی کنند. (آنها گفتند) و بر شما معلوم است که ما چه رفتار شایسته ای داشتیم و روابط میان ما و شما چقدر صمیمانه بود. دشمن امروز ما را تهدید می کند و وظیفه مسلم شماست که به یاری ما برخیزید و از جانب ما بجنگید. پس از خداوند بخواهیم که در دفاع از غایتی که داریم لطف خود را شامل حال ما گرداند. اکنون اغلب مردم بخارا و نیز ماوراء النهر مسلمند. وقتی مردم این سخنان را شنیدند در باب جهاد با فقها به مشورت پرداختند. فقها مردم را از این کار منصرف کردند. و گفتند: «اگر که پیروان خان با شما اختلاف مذهب داشتند، در این صورت جهاد با آنان وظیفه شما بود. اما در جایی که موضوع کشمکش دنیوی است، هیچ مسلمانی حق ندارد که حیات خود را به مخاطره اندازد و خود را در معرض خونریزی قرار دهد. این مردم خوش فتار و راست آیین اند بهتر است از جدال اجتناب کنید.» (فرای، ۱۳۶۵، ۵-۲۰۴)

نتیجه

پایامد به کارگیری غلام سپاهیان آنگونه که انتظار می رفت، یعنی فراهم کردن سپاهی کاملاً فرمانبردار، قابل اعتماد و فاقد تعلقات مادی و معنوی نبود. غلام سپاهیان در ساختار سیاسی سامانیان پس از مدتی و با تجربه کردن قدرت، هم خوی فرمانبرداری را از دست دادند و هم به دلیل برخورداری از امتیازات و پشتوانه های چشمگیر اقتصادی و مالی، مفتون و مغلوب تعلقات مادی و معنوی شدیدی شدند. بازتاب این تحولات را در حکایت مشهور نارضایتی و ناخشنودی سرداران (به قطع اغلب) غلام ترک ملازم امیر نصر بن احمد از طول مدت اقامتشان در سمرقند می توان به وضوح دید. سران لشکر و مهتران با شعر و از زبان رودکی درخواست خود را در بازگشت به بخارا به گوش امیر رسانده و شاعر با قصیده معروف:

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی...

امیر سامانی را چنان منفعل می کند که سراز پا نشناخته راهی بخارا می شود. در مورد دیگری غلام سپاهیان سامانی به علت اقامت طولانی در سیستان هتاکی و سفاکی را از حد گذراندند و زمینه را برای عصیان محمد بن هرمز مشهور به «مولی سندلی» فراهم آوردند. علاوه بر این تشکیل سپاه فرامجلی با اتکاء به غلامان ترکان، با این نگرش که آنها در مقابل نیروهای گریز از مرکز محلی قابل اعتمادترند و در فراز و فرودهای حیات سیاسی به کار آیند، نیز پیامد مطلوبی نداشت. فرار بارس سردار عصیان پیشیه امیر اسماعیل با انبوهی از وجوه خراج به بغداد، به خوبی از این واقعیت حکایت می کند. از سویی در بررسی و تجلیل انحطاط و نهایتاً سقوط حکومت سامانی نیز نقش ویرانگر غلامان درباری امری روشن و مبرهن است.

منابع و مآخذ

ابن الاثیر، عزالدین ابی الحسن، (۱۳۵۸ هـ ق) *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، بیروت.

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن، (۱۳۶۲) تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال تهران، پدیده خاور، چاپ دوم.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی، (۱۳۶۱) تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، فروغی، چاپ سوم.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، (۱۳۷۳) ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- بارتولد، و. و. (۱۳۶۶) ترکستان نامه، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، چاپ دوم.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، امیر کبیر.
- جوزجانی، منهاج سراج، (۱۳۶۳) طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، ۲ ج، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، (۱۳۷۵) تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسن خلیفه نیشابوری، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه.
- دولت‌شاه سمرقندی، (۱۳۶۶) تذکرة الشعراء، تهران، پدیده خاور، چاپ دوم.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۸) تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)، تهران، امیر کبیر.
- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد، (۱۳۷۶) مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم.
- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر، (۱۴۱۱ هـ ق - ۱۹۹۱ م) تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، ج ۵، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- عتبی، (۱۳۷۴) ترجمه تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جزفادقانی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

فرای، ریچارد، (۱۳۶۵) بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران، علمی و فرهنگی.

فرای، رن، (گردآورنده)، (۱۳۶۳) تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، مترجم حسن انوشه، تهران، امیرکبیر. فر دوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴) شاهنامه، مصحح ژول مول، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ ششم. فقیهی، علی اصغر، (۱۳۶۶) آل بویه، تهران، صبا، چاپ سوم.

کاشغری، محمد بن حسین بن محمد، (۱۳۷۵) دیوان لغات الترك، ترجمه محمد دبیر سیاقی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود، (۱۳۶۳) تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.

لین پلف استانلی؛ الکساندر بارتولد و...، (۱۳۶۳) تاریخ دولت های اسلامی و خاندان های حکومتگر، ج ۱، مترجم صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران.

محمد بن منور، (۱۳۷۶) اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، چاپ چهارم.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۳۹) تاریخ گزیده، باهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.

مسکویه، ابی علی احمد بن محمد، (۱۳۳۳ هـ. ق، ۱۹۱۵ م) تجارب الامم، المجلد السادس، مصر، شركة التمدن الصناعیه.

مولف گمنام، (۱۳۱۴) تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، خاور.

مولف گمنام، (۱۳۷۲) حدود العالم، تعلیقات مینورسکی، تصحیح مریم میراحمدی، غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهرا (س).

مولف گمنام، (۱۳۵۴) منتخب روتق المجالس وستان العارفین و تحفه المریدین، تصحیح احمد علی رجایی، دانشگاه تهران.

- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخی، (۱۳۳۹) تاریخ روضه الصفا، ج ۴، تهران، کتابفروشی مرکزی، خیام، پیروزی.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، (۱۳۶۳) تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس.
- نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی، (۱۳۳۴) سیاستنامه، تصحیح محمد قزوینی، تهران، طهوری.
- نظامی عروضی سمرقندی، (۱۳۷۴) چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، تهران، جامی، چاپ دوم.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح، (۱۹۸۱ م) البلدان، لیدن.